

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه  
سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۹۴ هـ ش / ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۵ م، صص ۱۱۹-۱۴۲

## نقش منابع عربی در تبیین فرهنگ و ادب ایرانیان باستان مطالعه مورد پژوهانه: پنندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی<sup>۱</sup>

وحید سبزیان پور<sup>۲</sup>

استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه، ایران

صدیقه رضایی<sup>۳</sup>

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

### چکیده

از ویژگی‌های بارز ایرانیان، اهتمام به پند و اندرز است که از اصول و مبانی فکری و فرهنگی آن‌ها به منظور حفظ ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی بوده است؛ این پنندهای حکیمانه را که عموماً حاصل تعالیم دینی، تجربه‌های تلخ و شیرین و خردورزی آن‌ها بوده، در گنجینه‌ها نگهداری می‌کردند، بر سرکوی و بازار به گوش مردم می‌رساندند و کسانی با عنوان اندرزبد، این پنندها را در مجالس خاص بیان می‌کردند. این پنندها آنقدر برای ایرانیان باستان ارزش داشت که آن‌ها را با آب طلا، گلاب و زعفران، بر چوب آبنوس، لوح‌های طلا و ابزار و لوازم زندگی چون انگشتر، عصا، تخت، حاشیه سفره، لباس و... می‌نوشتند. مهم‌ترین منبع برای دستیابی به این پنندها، منابع عربی است که فرهنگ ایرانی را در گوشه و کنار آن‌ها می‌توان یافت.

در این مقاله، با استناد به منابع عربی به چند پند حکیمانه که در ایران باستان بر ابزار و لوازم زندگی چون شال کمر، گنبد، لوح زرین، لوح دخمه و لوح سنگی نوشته شده بود، اشاره کرده، تأثیر آن‌ها را در ادب فارسی و عربی نشان داده‌ایم. در این میان به ۱۹ پند حکیمانه از انوشروان اشاره کرده‌ایم که در قابوس‌نامه آمده و اشعار شاهنامه و منابع عربی، صحت انتساب آن‌ها را به ایرانیان باستان تأیید کرده‌اند.

**واژگان کلیدی:** پند ایرانی، حکمت، ابزار و لوازم، ادب عربی، ایران باستان.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۷/۵

۲. رایانامه نویسنده مسئول: wsabzianpoor@yahoo.com

۳. رایانامه: S\_Rezaei86@yahoo.com

## ۱. پیشگفتار

### ۱-۲. عشق ایرانیان به پند و اندرز

دربارهٔ علاقهٔ ایرانیان به پند و اندرز و نوشتن آن‌ها بر ابزار و لوازم زندگی در مقالهٔ «نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» (سبزیان‌پور، ۱۳۹۰/ الف: ۱۴۷-۱۷۸) مطالب متنوع و مبسوطی آمده که مقالهٔ ما را از تکرار آن‌ها بی‌نیاز می‌کند در اینجا فقط به نقل دو سخن از انوشروان و سخنی از افشین بسنده کرده، خوانندهٔ محترم را به مقالهٔ مذکور ارجاع می‌دهیم: «الْقُلُوبُ تُحْتَاجُ إِلَى أَقْوَاتِهَا مِنَ الْحِكْمَةِ كَأَحْتِيَاجِ الْأُبْدَانِ إِلَى أَقْوَاتِهَا مِنَ الْعَدَاءِ.»<sup>(۱)</sup> (مبرد، ۱۸۹۱، ج ۲: ۳) و (آبی، ۱۴۲۴، ج ۷: ۳۶) (ترجمه: احتیاج قلب‌ها به حکمت، مانند احتیاج بدن‌ها به غذاست).

انوشروان در یکی از سخنان حکیمانهٔ خود، پند ناشنیدن را بدتر از داغ عزیزان دانسته است: «به خداوند مصیبت عزیز، آن نرسد که بر آن کس که بی‌فایده گوش دارد» (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

از نشانه‌های اهتمام جدی ایرانیان به نوشتن پند و اندرز، پاسخ افشین، سردار ایرانی است که در زمان محاکمه از او می‌پرسند: این کتابی که آن را به طلا و جواهرات آراسته کرده‌ای چیست؟ در پاسخ می‌گوید: «كِتَابٌ وَرِثَتُهُ عَنْ أَبِي فِيهِ مِنْ آدَابِ الْعَجَمِ وَكُفْرِهِمْ، فَكُنْتُ أَخُذُ الْأَدَابَ وَأَتْرُكُ الْكُفْرَ.» (ابن اثیر، ۱۴۱۷: ج ۶: ۶۶) (ترجمه: کتابی است که از پدرم به ارث برده‌ام که در آن کفر و آیین ایرانیان وجود دارد من از آن ادب را آموختم و کفر را رها کردم.) همچنین (ر.ک: محمدی، ۱۳۸۴: ۳۲۷)

این مقاله و پژوهش‌هایی از این دست، دریچه‌ای است بر فرهنگ و ادب ایرانیان باستان که ناشناخته مانده و تأییدی است بر صحت حکمت‌هایی که در *قبوس‌نامه* به انوشروان نسبت داده شده و از دیگر سو، گامی است در تبیین تأثیر فرهنگ و ادب ایرانیان باستان بر ادب عربی و فارسی و تفسیری بر وجود حکمت‌های شاهنامه و پاسخی برای این سؤال که فردوسی از کدام آبخور سیراب شده و چرا واژهٔ حکیم، قرین نام فردوسی شده است؟

قبل از ورود به بحث اصلی لازم است چند نکته را یادآوری کنیم:

۱- در مقالهٔ «نگاهی به پندهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» به تعدادی از این پندها اشاره شده، در این مقاله به مطالب جدید پرداخته و از تکرار آن‌ها خودداری کرده‌ایم.

۲- در پی نوشت به برخی مضامین مشابه در فرهنگ اسلامی، ادب عربی و فارسی اشاره کرده‌ایم تا گامی در مسیر ادب تطبیقی برداشته باشیم.

۳- این مقاله در قالب ادبیات تطبیقی در مکتب فرانسه نوشته شده است.

## ۲. پردازش تحلیلی موضوع

### ۲-۱. شال کمر

پس از مرگ بزرگمهر، این عبارت را در شال کمرش یافتند: «إِذَا كَانَ الْغَدْرُ فِي النَّاسِ طِبَاعاً فَالْتَقَهُ بِالنَّاسِ عَجْزٌ، وَإِذَا كَانَ الْقَدْرُ حَقًّا فَالْحِرْصُ بَاطِلٌ، وَإِذَا كَانَ الْمَوْتُ رَاصِدًا فَالطَّمَأْنِينَةُ حُمُقٌ»<sup>(۲)</sup> (قرطبی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۲۷۹) (ترجمه: اگر خیانت در سرشت مردم است، اعتماد به آن‌ها نشانه ناتوانی و اگر قضا و قدر حق است پس حرص بیهوده است و در جایی که مرگ در کمین است، آرامش، حماقت است.)

در این بخش به بررسی و تحلیل پند بالا می‌پردازیم:

### ۲-۱-۱. خطر نفس آدمی

بزرگمهر، بدی را در سرشت مردم می‌داند: «الْغَدْرُ فِي النَّاسِ طِبَاعاً»، از اردشیر نقل شده است: «الشَّرُّ نَابِتٌ فِي طَبِيعَةِ كُلِّ أَحَدٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ الْغَلْبَةُ ظَهَرَ، وَإِنْ كَانَتْ عَلَيْهِ بَطَنٌ.»<sup>(۳)</sup> (زمنشیری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۷) و (ثعالبی، ۱۴۰۵: ۵۴) (ترجمه: شر و بدی در سرشت همه آدمیان است، اگر غالب شود ظاهر می‌گردد و اگر مغلوب شود پنهان می‌گردد.)

### ۲-۱-۲. اعتماد به مردم

بزرگمهر اعتماد به مردم را در زمانی که فساد عمومی یافته، نوعی ناتوانی می‌داند<sup>(۴)</sup>: «إِذَا كَانَ الْغَدْرُ فِي النَّاسِ طِبَاعاً فَالْتَقَهُ بِالنَّاسِ عَجْزٌ.»

در مجمع‌الأمثال آمده است: «الْحَزْمُ سُوءُ الظَّنِّ بِالنَّاسِ.» (میدانی، بی‌تا، ج ۱: ۲۰۸) (ترجمه: احتیاط در بدبینی به مردم است.)

سخن زیر از علی (ع) فصل الخطاب همه تعابیری است که درباره اعتماد به مردم آمده است: «وَإِذَا اسْتَوَى الْفَسَادُ عَلَى الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ، فَأَحْسَنَ رَجُلٌ الظَّنَّ بِرَجُلٍ فَقَدْ غُرِرَ.» (صحیح البلاغه، ق ۱۱۰) (ترجمه: اگر فساد بر روزگار و مردمش حاکم شود و آدمی به کسی خوش‌بین باشد، به یقین فریب خورده است.)

### ۲-۱-۳. اعتقاد به قضا و قدر و رزق معلوم

بزرگمهر، حرص برای روزی بیشتر را جایز نمی‌داند؛ زیرا معتقد است قضا محتوم است و تغییرناپذیر: «وَإِذَا كَانَ الْقَدْرُ حَقًّا فَالْحِرْصُ بَاطِلٌ.»

برای اطلاع از این مضمون در ایران باستان و اشعار و امثال فارسی و عربی (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۷:

۹۷) و (دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۴۹)

## ۲-۱-۴. مرگ در کمین آدمی

بزرگمهر، مرگ را در کمین آدمی می‌داند: «وَإِذَا كَانَ الْمَوْتُ رَاصِدًا فَالْطَّمَأِينَةُ مُحَقَّقٌ». دهخدا (۱۳۸۴)، ج ۱: ۱۵۰-۱۵۷) ذیل «از مرگ خود چاره نیست» بیش از ۲۰۰ ضرب‌المثل و شعر عربی و فارسی آورده که نشان از اهمیت این موضوع دارد.

تأکید بر حتمیت مرگ، در متون دینی، اخلاقی و حکمی، معنایی ثانوی دارد و آن هشدار به غافلان و سرمستانی است که گمان می‌کنند برای همیشه در این دنیا زندگی می‌کنند و حد و مرزی برای زیاده‌خواهی و ستم به دیگران نمی‌شناسند.

از قرآینی که این ادعا را تأیید می‌کند سخن بزرگمهر است: «الرُّكُونُ عَلَى الدُّنْيَا مَعَ مَا نَعَايُنُ مِنَ الْمَوْتِ جَهْلٌ». (توحیدی، بی‌تا، ج ۲/۳: ۶۴۱) (ترجمه: تکیه بر دنیا با دیدن مرگ، نوعی نادانی است).

ابن مسکویه (۱۴۱۶: ۷۰) از ایرانیان نقل کرده است: «عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَذْكَرَ الْمَوْتَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ مِرَارًا؛ ... فَإِنَّ فِي كَثْرَةِ ذِكْرِ الْمَوْتِ عِصْمَةً مِنَ الْأَشْرِ وَأَمَانًا مِنَ الْهَلَعِ». (ترجمه: بر عاقل لازم است که هر شب و روز به کرات به یاد مرگ باشد... زیرا فراوانی یاد مرگ مانع کبر و حرص می‌شود). (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۰/ب: ۴۶-۴۸)

## ۲-۲. گنبد

انوشروان به بزرگمهر گفت: برایم گنبدی بساز و بر آن کلماتی بنویس که از آن برای دوام حکومت استفاده کنم. بزرگمهر گنبد را ساخت و در حاشیه آن نوشت: «العالمُ بُسْتَانٌ، وَسِيَاجُهُ الدَّوْلَةُ وَالِدَوْلَةُ وَوَلَايَةُ تَحْرُسُهَا الشَّرِيعَةُ، وَالشَّرِيعَةُ سَنَةٌ يَسْتَنْهَى الْمَلِكُ، وَالْمَلِكُ رَاعٍ يَعْضِدُهُ الْجَيْشُ، وَالْجَيْشُ أَعْوَانٌ يَكْفِلُهُمُ الْمَالُ، وَالْمَالُ رِزْقٌ تَجْمَعُهُ الرِّعْيَةُ وَالرِّعْيَةُ عَيْدٌ يَسْتَعِيدُهُمُ الْعَدْلُ، وَالْعَدْلُ مَأْلُوفٌ، بِهِ قَوَامُ الْعَالَمِ». (طرطوسی، بی‌تا، ج ۱: ۹۲) (ترجمه: دنیا باغی است که پرچین آن حکومت است؛ دولت ولایتی است که دین از آن حفاظت می‌کند؛ دین سنتی است که پادشاه آن را پایه‌ریزی می‌کند؛ شاه چوپانی است که لشکر او را یاری می‌کند؛ لشکر یارانی هستند که مال و ثروت، آن‌ها را تأمین می‌کند؛ مال، رزقی است که مردم جمعش می‌کنند؛ مردم را عدالت، بنده می‌کند و عدالت چیزی آشناست که قوام هستی به آن است).

مطالب بالا را که متضمن فلسفه سیاسی در ایران باستان است، می‌توان به بخش‌های زیر تقسیم کرد:

## ۲-۱-۲. لزوم وجود حکومت برای مردم

بزرگمهر، دولت را به پرچین باغ، تشبیه کرده که مردم را از خطرهای مختلف حفظ می‌کند: «العالمُ بُسْتَانٌ، وَسِيَاجُهُ الدَّوْلَةُ.»

نویری (۱۴۲۳، ج ۶: ۲۶۶) فلسفه وجودی حکومت را از نظر ایرانیان، برقراری عدالت و مبارزه با ستم می‌داند: «... أَنْ أَصَلَ قِيَامَ دَوْلَتِهِمْ رُذُ الْمَظَالِمِ. وَذَلِكَ أَنَّ كِيَوْمَئِثٍ أَوَّلُ مُلُوكِهِمْ وَقِيلَ: إِنَّهُ أَوَّلُ مَلِكٍ مَلِكٍ مِنْ بَنِي آدَمَ كَانَ سَبَبُ مُلْكِهِ أَنَّهُ لَمَّا كَثُرَ الْبَغِيُّ فِي النَّاسِ وَأَكَلَ الْقَوِيُّ الضَّعِيفَ وَفَشَا الظُّلْمُ بَيْنَهُمْ، اجْتَمَعَ أَكَابِرُهُمْ وَرَأَوْا أَنَّهُ لَا يُقِيمُ أَمْرَهُمْ إِلَّا مَلِكٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ، وَمَلَكُوهُ.» (ترجمه: ... مبنای تأسیس حکومت آن‌ها، جلوگیری از ستم بوده است. کیومرث اولین پادشاه آن‌ها بود و گفته شده که او اولین پادشاه از نسل حضرت آدم بوده است و سبب حکومت او این بود که وقتی ستم در بین مردم بسیار شد و قوی، ضعیف را خورد و ستم در بین آن‌ها عمومیت یافت، بزرگان آن‌ها جمع شدند و به این نتیجه رسیدند که امور آن‌ها سامان نمی‌یابد مگر با پادشاهی که به او مراجعه کنند.)

## ۲-۲-۲. رابطه دین و دولت

بزرگمهر، رابطه دین و دولت را دوطرفه دانسته هر کدام را نگهدارنده دیگری می‌داند: «وَالدَّوْلَةُ وَلايَةُ نُحُوسِهَا الشَّرِيعَةُ، وَالشَّرِيعَةُ سُنَّةٌ يَسْتَنْهَى الْمَلِكُ.»

این مضمون در منابع متعدد عربی از اردشیر نقل شده است: قَالَ أَرْدَشِيرُ: «الْمَلِكُ وَالِدَيْنِ أَخْوَانِ تُوَامَانِ لَا قَوَامَ لِأَحَدِهِمَا إِلَّا بِالْآخِرِ لِأَنَّ الدِّينَ هُوَ أَمْنُ الْمَلِكِ وَعِمَادُهُ وَالْمَلِكُ هُوَ قَانِمُ سَيْفِ الدِّينِ وَنَجَادِهِ وَلَا بُدَّ لِلْمَلِكِ مِنْ أَسٍ وَلَا بُدَّ لِلدِّينِ مِنْ حَارِسٍ فَإِنَّ مَنْ لَا حَارِسَ لَهُ ضَائِعٌ وَمَنْ لَا أَسَّ لَهُ مَهْدُومٌ.» (ابن قتیبه، ۱۴۱۸، ج ۱: ۶۷) (ترجمه: اردشیر: حکومت و دین، دو برادر دوقلو هستند که یکی بدون دیگری دوام ندارد؛ زیرا دین، امنیت برای حکومت و ستون آن است و پادشاه، شمشیر دین و غلاف آن است؛ ناچار، حکومت باید اساس و دین، نگهدارنده داشته باشد؛ زیرا چیزی که نگهدارنده ندارد، تباه می‌شود و آنچه پایه و اساس نداشته باشد، نابود و ویران می‌گردد.)

چنان دان که شاهی و پیغمبری      دو گوهر بود در یک انگشتری

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۸۸۱)

برای اطلاع از این مضمون در ادب فارسی و عربی (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۴۸)

## ۲-۲-۳. تشبیه حاکم به چوپان

بزرگمهر، حاکمان را مانند چوپان می‌داند: «وَالْمَلِكُ رَاعٍ يَعْضِدُهُ الْجَيْشُ.»

سخن بالا با کمی تفاوت در دیگر منابع عربی آمده است (ر.ک: وطواط، ۱۴۲۹: ۱۳۱)

در بخشی از داستان بهرام گور و راست‌روشن، بهرام گور، خود را چوپان و مردم را رمه می‌داند: «رَعِيَّتْ

ما رمة ما لاند» (طوسی، ۱۳۸۹: ۲۷)

تعبیر «چوپان» برای حاکمان در نهج البلاغه نیز دیده می‌شود:

«فَاسْتَجِيبُوا لِلدَّاعِي وَأَتَّبِعُوا الرَّاعِي.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۵) (ترجمه: دعوت‌کننده را استجابت کرده، از چوپان پیروی کنید.)

کلمه راعی در تاریخ بیهقی و کتاب تاج به معنای شاه‌یه کار رفته است. (ر.ک: بیهقی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۸۳۶) و (جاحظ، ۱۳۳۲: ۷۱)

ابن منقذ (۱۴۰۷: ۵۶) عبارت «بِالرَّاعِي يَصْلُحُ الرَّعِيَّةَ» را از یک حکیم نقل کرده است:

شبان باشم و زیردستان رمه تن آسانی و داد جویم همه

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۳۰۷)

## ۲-۲-۴. نیاز لشکر به مال

بزرگمهر معتقد است: امکانات مالی، لشکر را تأمین می‌کند: «وَالجَيْشُ أَعْوَانٌ يُكْفِلُهُمُ الْمَالَ.»

ایرانیان قدیم بر این باور بودند که حکومت بدون لشکر برپا نمی‌ماند و سربازان، نیازمند پول و امکانات رفاهی هستند. در عهد اردشیر آمده است: «لَا مَلِكٌ إِلَّا بِرِجَالٍ، وَلَا رِجَالٌ إِلَّا بِمَالٍ، وَلَا مَالٌ إِلَّا بِعِمَارَةٍ، وَلَا عِمَارَةٌ إِلَّا بِعَدَلٍ.» (تعالی، ۲۰۰۳: ۱۶۵)؛ (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۹۳) و (آبی، ۱۴۲۴، ج ۴: ۱۷۰) (ترجمه: حکومت بدون مردم، مردم بدون مال، مال بدون آبادانی و آبادانی بدون عدالت ممکن نیست.)<sup>(۶)</sup>

امام علی (ع) در بخشی از نامه خویش به مالک اشتر، لزوم امکانات مالی را برای سپاهیان چنین ترسیم فرموده‌اند: «وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ هُمَ مِنَ الْحَرَجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ» (نهج البلاغه، ن ۵۳) (ترجمه: مردم جز به واسطه آن‌ها (لشکریان) پایدار نمی‌مانند و لشکریان، پایدار نمی‌مانند مگر به واسطه خراجی که خداوند برای آن‌ها مقرر می‌کند و با آن برای جهاد با دشمن نیرومند می‌شوند.)

از پرویز نقل شده است: «وَقَالَ بَرُويزُ: ... وَلَا تُضَيِّقَنَّ عَلَى جُنْدِكَ فَيَضْحُجُوا مِنْكَ.»<sup>(۷)</sup> (راغب اصفهانی،

۱۴۲۰، ج ۱: ۲۱۰): (ترجمه: لشکریانت را در تنگنا قرار مده که از تو بیزار می‌شوند.)

در پندهای بزرگمهر به انوشروان، ده چیز برای ده تن، زشت شمرده شده است؛ یکی از آن‌ها بخل فرماندهان لشکر است که موجب نافرمانی سربازان می‌شود<sup>(۸)</sup>:

سپهبد که باشد نگهبان گنج سپاهی که او سر پیچد ز رنج

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۹۱)

## ۲-۲-۵. عدالت مایه اطاعت مردم

از نظر بزرگمهر این عدالت است که مردم را در مقابل حکومت، مطیع و فرمانبردار می‌کند: «وَالرَّعِيَّةُ عَيْدٌ يَسْتَعِيدُهُمُ الْعَدْلُ»

اردشیر، عدالت را حصار محکم حکومت می‌داند: «وَكَانَ أَرْدَشِيرٌ يَقُولُ: يَجِبُ عَلَى الْمَلِكِ أَنْ يَكُونَ فَائِضَ الْعَدْلِ، فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ جَمَاعَ الْخَيْرِ، وَهُوَ الْحِصْنُ الْحَصِينُ مِنَ زَوَالِ الْمَلِكِ وَتَحْرُمِهِ، إِنَّ أَوَّلَ مَخَابِلِ الْإِدْبَارِ فِي الْمَلِكِ ذَهَابُ الْعَدْلِ مِنْهُ.» (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۶۸) (ترجمه: اردشیر می‌گفت: شاه باید سرشار از عدالت باشد، زیرا در عدالت انواع خیر و نیکی وجود دارد و آن دژی محکم در برابر نابودی کشور است. اولین نشانه بدبختی در کشور، رخت بر بستن عدالت از آن است.)

بهرام، عدالت را بهترین وسیله حفظ حکومت می‌داند: «بهرام بن نرسی: أُنْبِغُ الْأَشْيَاءِ فِي تَشْيِيدِ الْمَمْلَكَةِ تَدْبِيرُهَا بِالْعَدْلِ وَحِفْظُهَا بِالْقُوَّةِ. وَكَانَ يَقُولُ يَنْبَغِي عَلَى الْمَلِكِ أَنْ يَنْبَغِي بِمُلْكِهِ رِعَايَةَ كَعْنَاتِيهِ بِمُلْكِهِ.» (ثعالبی، ۱۴۰۵: ۵۳) و (زنجشیری، ۱۴۱۲، ج ۵: ۱۸۳) (ترجمه: مؤثرترین عامل در پایداری حکومت، اداره آن با عدالت و نگهداری آن با قدرت است. همچنین می‌گفت: شایسته است شاه آن گونه به اموال مردمش نگاه کند که به اموال خود نگاه می‌کند.)

و از دیدگاه انوشروان، عدالت برای کشور به منزله حصاری است که هرگز آسیب نمی‌بیند: «وَقَالَ أَنْوَشِرَوَانُ: حَصِّنِ الْمَمْلَكَةَ بِالْعَدْلِ، فَهِيَ سُوْرٌ لَا يُغْرَفُ مَاءٌ وَلَا تُحْرَفُ نَارٌ وَلَا يُهْدِمُهُ مَنْجَنِيْقٌ.»<sup>(۹)</sup> (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۱۴) (ترجمه: کشور را با عدالت در حصار امنیّت قرار ده، زیرا عدالت دیواری است که هیچ آبی آن را غرق نمی‌کند، هیچ آتشی آن را نمی‌سوزاند، و هیچ منجنیقی آن را خراب نمی‌کند.)

## ۲-۲-۶. عدالت مایه قوام هستی

بزرگمهر، قوام هستی را به عدالت می‌داند: «وَالْعَدْلُ مَأْلُوفٌ، بِهِ قَوَامُ الْعَالَمِ.»

بزرگمهر در جایی دیگر گفته است: «الْعَدْلُ أَسَاسٌ بِهِ قَوَامُ الْعَالَمِ.»<sup>(۱۰)</sup> (وطواط، ۱۴۲۹: ۱۳۱) (ترجمه: عدالت بنیانی است که قوام دنیا بر پایه آن است):

ز رخشنده خورشید تا تیره خاک همه داد بینیم ز یزدان پاک

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۴۷۰)

برای اطلاع از حدود ۱۰۰ تعبیر فارسی و عربی از این مضمون (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۳)

## ۲-۳. لوح زرین<sup>(۱۱)</sup>

در کتاب *خردنامه*<sup>(۱۲)</sup> (۱۳۷۸: ۶۰) آمده است:

«اندر کتاب‌ها و اخبارها یافتیم نبشته که حصنی است حصین اندر پارس، نام او اصطخر و اندر آن جایگاه گنجی یافتند از گنج‌های شاپور ملک. و در جمله آن گنج‌ها لوحی بود زرین. و بر آن لوح این نکت‌ها نبشته بود بلغت و عبارت آن مردمان. دانایان پارس آن را ترجمه کردند و آن سخن‌ها چنین بود که یاد کرده شود.»<sup>(۱۳)</sup>

### ۲-۳-۱. دشمنی نادان با نفس خود

نکته اول. همه چیزها را از ابله نگاه داشتن آسان‌تر از آنک که او را از تن خویش (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰).  
پند سی و یکم (انوشروان): همه چیزی از نادان نگاه داشتن آسان‌تر که ایشان را از تن خویش (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

مفهوم «دشمنی نادان با خویش» در حکمت‌های بزرگمهر نقل شده است: «الجاهلُ عدُوُّ نَفْسِهِ فَكَيْفَ يَكُونُ صَدِيقَ غَيْرِهِ.» (وطواط، ۱۴۲۹: ۱۶۰) (ترجمه: نادان دشمن خود است، چگونه می‌تواند دوست دیگری باشد).  
کسی کو خرد را ندارد ز پیش دلش گردد از کرده خویش ریش

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۲)

### ۲-۳-۲. پند آموختن از روزگار

نکته دوم. هر مردی که او را آموزش روزگار دانا نکند هیچ دانا را به آموختن وی رنج نباید بردن (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰).

پند سی‌ام (انوشروان): هر کسی را که روزگار او را دانا نکند هیچ دانا را در آموزش او رنج نباید بردن که رنج او ضایع بود (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲).  
در پندهای ایرانیان می‌بینیم: «الدَّهْرُ أَفْصَحُ الْمُؤَدِّبِينَ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۷۸) (ترجمه: روزگار، بهترین مربی است).

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز ناموزد ز هیچ آموزگار<sup>(۱۴)</sup>

(فردوسی، نقل از دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۴: ۱۹۶۸)

جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره ما همه غفلت است

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۴۵)

چنین داد پاسخ که راه خرد ز هر دانشی بی‌گمان بگذرد

نبايد تو را پند آموزگار نکه کن بدین گردش روزگار

(همان: ۵۸۳)

### ۲-۳-۳. نیاز دانش به عقل و خرد

نکته سیم. اگرچه دانای کسی هست، چون با آن دانش خرد کار بستن یار نیست، آن دانش او را سود ندارد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰).

پند بیست و نهم (انوشروان): هر چند دانا کسی بود که با دانش وی را خرد نیست آن دانش بر وی وبال بود (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

«فَإِنَّ الْعَاقِلَ لَا تَنْفَعُهُ جُودَةٌ تُجْرِبُهُ إِذَا صَيَّرَ عَقْلَهُ خَرَابًا.» (آی، ۱۴۲۴، ج ۷: ۴۴، عهد اردشیر) (ترجمه: اگر عقل عاقل ضایع شود، تجربه‌های خوب او برایش سودی ندارد).

از بهمن نقل شده است: «وَلَا أَسَاسَ لِلْعِلْمِ إِلَّا بِالْعَقْلِ.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۶۱) (ترجمه: برای دانش، پایه‌ای جز عقل وجود ندارد).

در شاهنامه آمده است:

چنین داد پاسخ که راه خرد ز هر دانشی بی‌گمان بگذرد

(فردوسی، ۱۳۸۷: ج ۱: ۵۵۵)

### ۲-۳-۴. لزوم حاکمیت عقل بر خوی و عادت

نکته چهارم. هر مردی که خرد وی بر عادت و خوی وی پادشاه نباشد او مردم نباشد و او از ستور بتر باشد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰).

اگر خواهی که از پشیمانی دراز ایمن گردی به هوای دل کار مکن. (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۴، از پنندهای انوشروان)

### ۲-۳-۵. ارزش آدمی، به میزان فایده او برای دیگران

نکته پنجم. هر مردی که مردمان را از او منفعت نباشد، بدان مقدار و اندازه که او را دستگاه بود از مردم زنده نیست و بتر از مرده است (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰).

در حکمت‌های ایرانی: «... وَخَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَكَ.» (جاحظ، ۱۴۰۳: ۱۴) (ترجمه: ... بهترین انسان‌ها کسانی هستند که به تو سود می‌رسانند).

«وَقَدْ قِيلَ لِأَنُوشِرْوَانَ: مَا الَّذِي لَا خَيْرَ فِيهِ؟ قَالَ: مَا ضَرَّرَنِي وَمَنْ يَنْفَعُ غَيْرِي، أَوْ ضَرَّرَ غَيْرِي وَمَنْ يَنْفَعُنِي، فَلَا أَعْلَمُ فِيهِ خَيْرًا.» (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۲۹) (ترجمه: به انوشروان گفته شد: چیست که در آن خیری نیست؟ گفت: چیزی که به

من ضرر زند و برای دیگران سودی نداشته باشد، یا موجب ضرر دیگران شود و نفعی برای من نداشته باشد، (در چنین چیزی) خیری نمی‌بینم.

### ۲-۳-۶. ذلت و خواری شکم پرستی

نکته ششم. هر آن بنده‌ای که بخرد و بفروشد مازادتر<sup>(۱۵)</sup> از آن است که او زیر دست گلوی خود نباشد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰).

پند بیست و هشتم (انوشروان): هر بنده‌ای که او را بخرد و بفروشد آزادتر از آن کس بود که گلوبنده بود (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

چهار چیز همیشه نگاهدارید: دیر خفتن و زودخاستن و کم گفتن و کم خوردن. (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۲۰، از پندهای تاج انوشروان)

از پندهای مکتوب بر پرده انوشروان: کار کردن خوردن باید و خوردن مردن باید.

در پاسخ‌های بزرگمهر به سؤال‌های موبدان در بزم انوشروان، آمده است:

چه دانی که بیشیش بگزایدت      چو کمی بود روز بفزایدت

چنین داد پاسخ که کمتر خوری      تن آسان شوی هم روان پروری

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۹۱)

«كَانَ اَنُوشِرَوَانُ يُمْسِكُ عَمَّا تَمِيلُ شَهْوَتُهُ اِلَيْهِ مِنَ الطَّعَامِ، وَيَقُولُ: تَرَكَنَا مَا نُحِبُّ لِنَسْتَعِينِي عَنِ الْعِلَاجِ بِمَا نَكْرَهُهُ.» (زمخسری، ۱۴۱۲، ج ۵: ۴۴) (ترجمه: انوشروان از خوردن غذاهایی که دوست داشت، خودداری می‌کرد و می‌گفت:

آنچه را که دوست داریم رها می‌کنیم تا از معالجه با آنچه دوست نداریم، خلاص شویم).

### ۲-۳-۷. خطر دیدن و خواستن

نکته هفتم. خداوند زیان بسیارند و لکن زیان‌کارتر آن مردی باشد که او از دیدار چشم خویش بزیان و نومیدی افتد. (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۰)

پند بیست و هفتم (انوشروان): از خداوند زیان بسیار آن زیان‌مندتر که ویرا دیدار چشم زیان‌مند بود (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳)

برای اطلاع بیشتر (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۲۰۲، ذیل اگر چشمان...)

### ۲-۳-۸. اهمیت پند شنیدن

نکته هشتم. خداوند مصیبت، درد زده و غمگین‌تر از آن نبود که مرد فایده را گوش ندارد و فایده گوش دارنده آن بود که سخن او را دردگین کند (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند بیست و ششم (انوشروان): به خداوند مصیبت عزیز، آن نرسد که بر آن کس که بی‌فایده گوش دارد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

فردوسی گوید:

چو بر انجمن مرد خامش بود      از آن خامشی دل به رامش بود  
سپردن به دانای داننده گوش      به تن توشه یابد به دل رای و هوش  
شنیده سخن‌ها فرامش مکن      که تاجست بر تخت شاهی سخن

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۸۶)

### ۲-۳-۹. زشتی سخن چینی

نکته نهم. هر که از تو زشت گوید آن کس بی‌گناه‌تر از آن کس باشد که آن زشت را به تو رساند (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند بیست و پنجم (انوشروان): هر که را تو را (بی) گناهی زشت گوید، وی را تو معذورتر دار از آن کس که آن سخن به تو رساند (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

ثعالبی (۱۴۰۵: ۴۹) از یکی از حکیمان ایرانی نقل کرده است: «السَّعَايَاتُ أَقْتُلُ مِنَ الْأَسْيَافِ وَمِنَ السَّمِّ الزَّرْعَافِ.» (ترجمه: سخن چینی از شمشیر و سم مهلک، کشنده‌تر است.) در پنندهای مکتوب بر تاج انوشروان آمده است: «از مردم غمّاز و بی‌دیانت وفا گوش مدارید» (نفیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۴) و نیز «راز خود پیش سخن چین مگوئید.»<sup>(۱۶)</sup> (مستوفی، ۱۳۶۴: ۱۱۹)، در پنندهای بزرگمهر به انوشروان آمده است:

چو باشد جهان‌جوی با فرّ و هوش      نباید که دارد به بد‌گوی گوش

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۸۹)

### ۲-۳-۱۰. کمک به نیازمندان

نکته دهم. اندر جهان فرومایه‌تر از آن نبود که کسی را بدو حاجتی بود یا امیدی، اگر بتواند آن حاجت روا نکند و امید وفا (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند بیست و چهارم (انوشروان): به جهان در فرومایه‌تر از آن کسی نیست که کسی را بدو حاجت بود و تواند اجابت کردن آن حاجت و او وفا نکند (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

بر حاشیه سفره انوشروان نوشته شده بود: «لِيَهْنَأَ طَعَامَهُ مَنْ أَكَلَهُ مِنْ حِلِّهِ، وَعَادَ عَلَيَّ ذَوِي الْحَاجَةِ مِنْ فَضْلِهِ.» (مسعودی، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۹۶) (ترجمه: گوارا باد خوراک آن کس که از راه حلال به دست آورد و افزونی آن را به نیازمندان بخشد).

### ۲-۳-۱۱. ادعای دروغ و شرمندگی

نکته یازدهم. هیچ شومی<sup>(۱۷)</sup> نبود بزرگتر از آن شنوی که کسی به چیزی دعوی کند و بدان دروغ‌زن آید (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند بیست و دوم (انوشروان): گفت: شرمی نبود بزرگتر از آنکه به چیزی دعوی کند که نداند وانگه دروغ‌زن باشد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲).

رابطه بی‌شرمی و دروغ در این پند بزرگمهر در وصف افراد نادان دیده می‌شود:

به هفتم که بستهد اندر دروغ به بی‌شرمی اندر بجوید فروغ

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۸۶)

### ۲-۳-۱۲. سیلی نقد به از حلوای نسیه

نکته دوازدهم. اندر جهان فریفته‌تر از آن کسی نباشد که او یافته به نیافته بدهد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱). پند بیست و سوم (انوشروان): فریفته‌تر زان کسی نبود که یافته به نیافته بدهد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۳).

برای اطلاع از ریشه ایرانی این مثل (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۰/د: ۱۷۰۲)

### ۲-۳-۱۳. لزوم شناخت جایگاه مردمان

نکته سیزدهم. در جهان نادان‌تر از آن کسی نباشد که کهتری به جای مهتری و محل بزرگ بیند و بدو به همان چشم کهتری بیند (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند بیست و یکم (انوشروان): نادان‌تر از آن مردم نبود که کهتری را به مهتری رسیده بیند همچنان بوی به چشم کهتری نگرد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲).

«رَأْسُ الْحَزْمِ لِلْمَلِكِ مَعْرِفَةُ أَصْحَابِهِ وَإِنْزَالُهُ إِيَّاهُمْ مَنَازِلَهُمْ.» (ابن مقفع، ۱۴۱۶: ۳۱) (ترجمه: نهایت دوراندیشی در این است که پادشاه یاران خود را بشناسد و آن‌ها را در جایگاه (شایسته خود) قرار دهد).

### ۲-۳-۱۴. اهمیت تواضع

نکته چهاردهم. فاسقی که با تواضع بود بهتر از آن قراء و زاهدی که متکبر باشد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱). پند بیستم (انوشروان): متواضع این جهان‌جوی بهتر از قرای متکبر آن جهان‌جوی (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۲).

«قِيلَ لِبِرِّجْمَهْرٍ: هَلْ تَعْرِفُ نِعْمَةً لَا يُحْسَدُ صَاحِبُهَا عَلَيْهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، التَّوَّاضِعُ. قِيلَ: فَهَلْ تَعْرِفُ بَلَاءً لَا يُرْحَمُ صَاحِبُهَا؟ قَالَ: نَعَمْ، الْعُجْبُ.» (آبی، ۱۴۲۴، ج ۷: ۲۹) (ترجمه: به بزرگمهر گفته شد: آیا نعمتی را می‌شناسی که

صاحبش (به خاطر آن) مورد حسادت واقع نشود؟ گفت: بله، فروتنی. گفته شد: و آیا بلایی را می‌شناسی که به صاحبش رحم نشود؟ گفت: بله، غرور و تکبر.

### ۲-۳-۱۵. رازداری در دوستی

نکته پنزدهم. سزا نیست که دو تن را به یکجای الفت و دوستی بوده باشد و میان ایشان رازها و کم و بیش‌ها بوده چون از آن الفت بیرون آیند رازهای ایشان آشکارا شود و کم و بیش‌ها ظاهر (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

از پندهای حکیمان ایرانی: «صِفَةُ الصَّدِيقِ أَنْ يَبْدُلَ لَكَ مَالَهُ عِنْدَ الْحَاجَةِ، وَنَفْسَهُ عِنْدَ التَّكْبَةِ، وَيَحْفَظَكَ عِنْدَ الْمَغِيبِ» (ماوردی، ۱۴۰۷: ۲۹۴) (ترجمه: ویژگی دوست خوب این است مالش را در زمان نیاز به تو ببخشد، خودش را در زمان بلا و مصیبت در اختیار تو گذارد و در نبود تو، حافظ حقوق تو باشد).

### ۲-۳-۱۶. مردم‌آزاری

نکته شانزدهم. چرا جوانمرد شمرد خویشان را کسی که در زندگانی آزار کسی جسته باشد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند پنجم (انوشروان): چرا نخوانی کسی را دشمن که جوانمردی خویش در آزار مردمان داند (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۱).

«قَالَ: مَنْ أَحَقُّ بِالذَّمِّ وَسُوءِ النَّتَاءِ؟ قُلْتُ: مَنْ كَانَ سَعِيَّهُ فِيمَا يُفْسِدُ النَّاسَ.» (ابن مسکویه، بی‌تا: ۳۵، از پندهای بزرگمهر) (ترجمه: چه کسی سزاوار سرزنش و بدنامی است؟ گفتم: کسی که برای خراب کردن امور مردم تلاش کند).

هر آن کس که او کرده کردگار  
بداند گذشت از بد روزگار  
پرهیزد از هرچه ناکردنی است  
نیازارد آن را که نازردنیست

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۴۸۰)

بهرزه مردم را مرنجانید (نقیسی، ۱۳۱۰: ۶۲۳، از پندهای مکتوب بر تاج انوشروان).

### ۲-۳-۱۷. لزوم احتراز از گناه و کارهای زشت

نکته هفدهم. چرا آزاد مرد شمرد کسی خویشان را که از فساد و ناشایست احتراز نکرده باشد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

«قِيلَ لِأَنُوشِروَانَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَقُّ أَنْ جَتَّهَدَ فِيهِ فِي الصَّبَا وَفِي الشَّبَابِ وَفِي كُلِّ حِينٍ؟ قَالَ: أَمَّا فِي الصَّبَا فَالْتَأَدُّبُ، وَأَمَّا فِي الشَّبَابِ فَالْعَمَلُ، وَأَمَّا فِي كُلِّ حِينٍ فَاجْتِنَابُ الدُّنُوبِ.» (آبی، ۱۴۲۴، ج ۷: ۳۶) (ترجمه: به انوشروان گفته شد: در

کودکی، جوانی و در همه حال، در چه کاری لازم است تلاش کنیم؟ گفت: در کودکی ادب، در جوانی کار و در همه اوقات دوری از گناه.

از پندهای ایرانیان: «لَا يُوجَدُ الْفَجُورُ مَحْمُودًا.» (ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۷۶) (ترجمه: گناهکار نیک‌نام پیدا نمی‌شود).

گناه نکردن بهتر از استغفار کردن است (غزالی، ۱۳۸۹: ۱۲۱، منسوب به بزرگمهر).

### ۲-۳-۱۸. خطر نزدیکی به شاهان

نکته هژدهم. چرا ایمن باشد آن کس بر خویشتن که با پادشاه آشنایی دارد و در خدمت وی باشد (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند سوم (انوشروان): چرا ایمن خسبد کسی که با پادشاه آشنایی دارد؟ (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۱) «وَقَدْ قِيلَ فِي حَكْمِ الْفَرَسِ: مَا أضعَفَ طَمَعُ صَاحِبِ السُّلْطَانِ فِي السَّلَامَةِ.» (نوبری، ۱۴۲۳، ج ۶: ۱۲۲) (ترجمه: در حکمت ایرانیان آمده است: چقدر توقع همشین پادشاه به سلامتی ضعیف است؟) (محمفوظ (۱۳۳۶: ۱۷۴) این مضمون را از صاحب بن عبّاد دانسته است.

### ۲-۳-۱۹. آزموده را آزمودن

نکته نوزدهم. چرا پشیمانی خورد از کاری کسی که یک بار از آن کار پشیمانی خورده باشد و تجربت افتاده (خردنامه، ۱۳۷۸: ۶۱).

پند دوم (انوشروان): چرا مردمان از کاری پشیمانی خورند که از آن کار دیگری پشیمانی خورده باشد (عنصرالمعالی، ۱۳۶۶: ۵۱).

برای اطلاع از ریشه ایرانی این مضمون (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۲: ۶۰ و ۶۱) برای مضامین فارسی و عربی (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۳۱ و ج ۴: ۱۹۴۱)

### ۲-۴. لوح دخمه

#### ۲-۴-۱. احترام به دانشمندان

در لوح بالای سر انوشروان در دخمه نوشته شده بود:

هر که خواهد که خدای ملک او را بزرگ گرداند گو علمای زمان خود را بزرگ گردان و هر که خواهد که ملک او بسیار شود گو صفت عدل خود را بسیار ساز (واعظ کاشفی، بی‌تا: ۳۸).

برای اطلاع از جایگاه بلند دانشمندان در ایران قبل از اسلام (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۹۰/ج: ۶۶ و ۶۷)

## ۲-۵. لوح سنگی

### ۲-۵-۱. رحم کن تا به تو رحم شود

بدان که تو خدا نیستی، بلکه جسدی که بعضش بعضی را بخورد، رحمت کن بر بندگان خدا تا خدا بر تو رحمت کند، حقی را که بندگان خدا را بر توست گوش کن (واعظ کاشفی، بی تا: ۳۹).  
برای اطلاع از سرچشمه‌های ایرانی این مضمون (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۹۰/الف: ۱۵۶)

### ۲-۵-۲. امید واقعی، نه خیالی

در گنجینه یکی از شاهان ایرانی، تابلویی از سنگ وجود داشت که بر آن نوشته بود: «كُنْ لَمَّا لَا تَرْجُو أَرْجِي مِنْكَ لَمَّا تَرْجُو.» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۲۸۸) (ترجمه: برای آنچه امید نداری (دشوار است)، نسبت به آنچه امید داری امیدوارتر باش).

## ۳. نتیجه

بر اساس اسناد و منابع عربی، ایرانیان باستان پندهای لازم برای زندگی را به منظور رعایت آن‌ها در حفظ نظام اجتماعی و روابط فردی و جمعی مانند آینه‌ای در مقابل دیدگان قرار می‌دادند. آن‌ها با نوشتن این سخنان بر دست کم ۲۶ نوع از ابزار زندگی با طلا، زعفران و گلاب، اهمیت این سخنان حکیمانه را نشان می‌دادند. این پندها که همگی حاصل عقلانیت، تجربه و واقع‌نگری نیاکان ماست، به ادب عربی منتقل شد و صاحب‌نظران عرب با نقل آن‌ها مهر تأکید و تأیید خود را بر آن‌ها زدند. این پندها سرچشمه بسیاری از مضامین رایج در ادب عربی و فارسی شد که بعد ایرانی آن‌ها در غالب پژوهش‌ها به نفع ادب عربی تقلیل یافته است. در این میان، وجود مضامین مشترک در این پندها با مضامین دینی به ویژه *نهج البلاغه* نشانه هم‌سویی عقل و تجربه با تعالیم دینی است و شباهت این سخنان با حکمت‌های موجود در *شاهنامه* و *قابوس‌نامه* از قراین سیرابی این دو منبع فارسی از فرهنگ ایرانی است. در مجموع می‌توان ادعا کرد در هیچ فرهنگی، نوشتن پند بر ابزار و لوازم زندگی به اندازه ایرانیان مرسوم نبوده است. پندهایی که در منابع عربی نقل شده و سرچشمه بسیاری از مضامین عربی و فارسی شده است. از دیگر نتایج این تحقیق اینکه شباهت مضامین ایرانی و اسلامی نقطه برخورد عقلانیت و تجربه‌های تاریخی ایرانیان با تعالیم مبتنی بر وحی محسوب می‌گردد. تأیید منابع عربی بر ۱۹ پند از پندهای منسوب به انوشروان (مکتوب بر الواح زرین) که در *قابوس‌نامه* آمده است نشان از امانتداری و نقل درست سخنان انوشروان در *قابوس‌نامه* است.

## ۴. پی‌نوشت‌ها

(۱) این سخن انوشروان شباهت بسیار به حکمت شماره ۸۸ *نهج البلاغه* دارد:

«إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَنْدَانُ؛ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ.» (ترجمه: همان‌گونه که بدن‌ها خسته می‌شوند، این قلب‌ها نیز خسته می‌شوند، پس برای آن‌ها حکمت‌های لطیف جستجو کنید.)

(۲) در منابع زیر نیز این حکایت با اندکی اختلاف نقل شده است: (آبی، ۱۴۲۴، ج ۷: ۳۸)؛ (ابن قتیبه، ۱۴۱۸، ج ۳: ۲۱۳)؛ (ابشهی، ۱۴۱۹: ۴۹۱)؛ (طرطوشی، ۱۸۷۲: ۱۸۴)؛ (یوسی، ۱۴۰۲، ج ۲: ۵۱۷)؛ (ابن عبد ربه، ۱۴۰۴، ج ۲: ۱۲۰)؛ (فیروانی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۱۰۱۷)؛ (زجاجی، ۱۹۸۷: ۱۸۶) و (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۲۲)

(۳) در اندیشه‌های ایرانی اعتقاد به دیوی وجود دارد که خداوند آدمی را موظف به سرکوب آن، با سلاح خرد کرده است. (ر.ک: سزیمان‌پور، ۱۳۹۰/هـ: ۲۳-۵۱)

فردوسی نیز به این دیو اشاره کرده است:

ز دانا بپرسید پس شهریار	که چون دیو با دل کند کارزار؟
به بنده چه دادست کیهان خدیو	که از کار کوتاه کند دست دیو؟
چنین داد پاسخ که دست خرد	ز کردار اهریمنان بگذرد
خرد باد جان تو را رهنمون	که راهی درازست پیش اندرون
ز شمشیر دیوان خرد جوشنست	دل و جان داننده زو روشنست

(فردوسی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۱۵۳۰)

شبهت این مضمون ایرانی با داستان زیر در مثنوی مولوی (۱۳۶۰: ۴۳۴) قابل تأمل است:

مارگیری برای جلب توجه مردم، اژدهایی یخ‌زده را به گرمای عراق می‌برد تا با نشان دادن آن، ساده‌لوحان را به خود مشغول کند، اژدها با تابش خورشید به حرکت می‌افتد، اول مارگیر را می‌خورد و بعد موجب هلاکت جمعی از مردم می‌شود:

اژدها یک لقمه کرد آن گیج را	سهل باشد خون خوری حجیج را
در هزیمت بس خلایق کشته شد	از فتاده کشتگان صد پشته شد

مولانا در نتیجه‌گیری از این داستان، نفس آدمی را بالقوه خطرناک می‌داند و می‌گوید مادامی که نفس در ضعف و ناتوانی است چون اژدهایی مرده است ولی به محض احساس قدرت حمله می‌کند:

نفست اژدهاست او کی مرده است	از غم بی‌آلتی افسرده است
-----------------------------	--------------------------

تشبیه نفس به اژدهای افسرده، در گفتگوهایی که بین اردشیر و دامادش «مهران‌به» درباره دنیا و نفس آدمی صورت گرفته، دیده می‌شود (ر.ک: وراوینی، ۱۳۶۶: ۱۸۷).

این مضمون در شعر شاعران عرب هم دیده می‌شود:

مَنْ عَاشَرَ النَّاسَ لَاقَى مِنْهُمْ نَصَبًا	لَأَنَّ طَبْعَهُمْ ظُلْمٌ وَعُدْوَانٌ
---	---------------------------------------

(بستی، ۱۹۸۰: ۳۱۴)

(ترجمه: هر کس با مردم معاشرت کند، از آن‌ها رنج و اذیت می‌بیند، زیرا طبع مردم، ستم و تجاوز است.)

الظُّلْمُ مِنَ النَّفْسِ فَإِنْ تَجِدَ      ذَا عَقْلَةٍ فَلِعِلَّةٍ لَا يَظْلِمُ

(متنّی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۲۵۳)

(ترجمه: ستم از ویژگی‌های نفس آدمی است اگر عقیف و پاکدامنی می‌بینی، به سبب عقلتی است که ستم نمی‌کند.)  
نویری (۱۴۲۳، ج ۸: ۱۹۱) معتقد است متنّی این مضمون را از ارسطو گرفته است: «الظُّلْمُ مِنَ طَبَعِ النَّفْسِ، وَإِنَّمَا يَصُدُّهَا عَنِ ذَلِكَ إِحْدَى عِلَّتَيْنِ: إِمَّا عِلَّةٌ دِينِيَّةٌ خَوْفِ مَعَادٍ، أَوْ عِلَّةٌ سِيَاسِيَّةٌ خَوْفِ سَيْفٍ.» (ترجمه: ستم از طبیعت آدمی است و یکی از این دو سبب مانع آن می‌شود: یا به علت دین و ترس از قیامت و یا به علت سیاسی و ترس از شمشیر.) برای اطلاع از مضامین عربی و فارسی دیگر (ر.ک: دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۱۸۴)  
(۴) در امثال و حکم دهخدا این مضمون آمده است:

بد نفس مباش بد گمان باش      وز فتنه خلق در امان باش

همه کس دزدان کالا نگهدار (ناصر خسرو) (دهخدا، ۱۳۸۴، ج ۱: ۴۰۶)

چو خواهی که چیزی ندزدت کس      جهان را همه دزد پندار و بس

(همان، ج ۲: ۶۴۴)

گفت پیغمبر که هستند از فنون      اهل جنت در خصومت‌ها زیون

از کمال حزم و سوء الظن خویش      نی ز نقص و بددلی و ضعف کیش

(همان، ج ۳: ۱۳۱۵)

(۵) این سخن در منابع مختلف عربی با اندکی اختلاف از اردشیر نقل شده از جمله: (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۳)؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۲۱۲)؛ (طرطوشی، ۱۸۷۲: ۶۱)؛ (زمخشری، ۱۴۱۲، ج ۵: ۱۸۳)؛ (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۹۲)؛ (ابن منقذ، ۱۴۰۷: ۱۸)؛ (ابن جوزی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۸۰)؛ (ابن ابی الحدید، ۱۹۸۸، ج ۱۷: ۴۸۱۵)؛ (وطواط، ۱۴۲۹: ۱۳۳)؛ (نویری، ۱۴۲۳، ج ۶: ۳۴)؛ (ابشیهی، ۱۴۱۹: ۲۹) و (شیخو، ۱۹۱۳، ج ۲: ۱۰۴)

(۶) برای اطلاع بیشتر و نقدی بر دیدگاه زرّین کوب در خصوص این مضمون (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۸۹/ب: ۸۶)

(۷) این مضمون در منابع زیر نیز نقل شده است: (ابن حمدون، ۱۴۱۷، ج ۱: ۲۹۷-۲۹۸)؛ (طرطوشی، ۱۸۷۲: ۱۲۲)؛ (ابن طقطقی، ۱۸۹۴: ۷۹)؛ (آبی، ۱۴۲۴، ج ۷: ۳۲) و (ابن عبدربه، ۱۴۰۴، ج ۱: ۲۶)  
(۸) در گلستان آمده است:

«چو دارند گنج از سپاهی دریغ      دریغ آیدش دست بردن به تیغ»

برای اطلاع از نقدی بر شرح این بیت از سعدی بر شرح و تحلیل زرّین کوب (ر.ک: سبزیان پور، ۱۳۸۹/ب: ۸۵)

(۹) بی‌تردید توقیع عمر بن عبدالعزیز (ثعالبی، ۱۴۰۵: ۷۲) در ذیل نامه عامل حمص که از او خواسته بود حصار برای شهر حمص بسازد، متأثر از سخنان حکیمانۀ انوشروان است که نوشته است: «حَصِّنْهَا بِالْعَدْلِ وَالسَّلَامِ.» (ترجمه: آن را با عدالت و صلح مستحکم کن.)

(۱۰) در امثال و حکم دهخدا (۱۳۸۴، ج ۱: ۱۷۳) آمده است: «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ» این عبارت در منابع عربی جز در یک مورد (جبرتی، بی‌تا، ج ۱: ۱۴) که از پیامبر اکرم نقل شده از سخنان حکیمانه‌ای است که گوینده آن نامشخص است. (ر.ک: ابن مسکویه، ۱۴۱۶: ۱۴۲)؛ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۱)؛ (ابن اثیر، ۱۴۱۷، ج ۵: ۵۲۳)؛ (رازی، ۱۴۲۱، ج ۲۰: ۸۳)؛ (نیسابوری، ۱۴۱۶، ج ۴: ۲۹۹) و (غزالی، بی‌تا، ج ۲: ۴۲) با توجه به اهتمام کم‌نظیر ایرانیان باستان به موضوع عدالت، بعید نیست که این حکمت از سخنان حکیمانه ایرانی باشد. برای اطلاع از عدالت ایرانیان (ر.ک: سبزیان‌پور، ۱۳۸۹/الف: ۱۲۷ و ۱۵۵)

حافظ با تأثیر از این اندیشه سروده است:

دور فلکی یک سره بر منهج عدل است      خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

(حافظ، ۱۳۶۸: ۴۱۱)

(۱۱)

پادشاهی پسر به مکتب داد      لوح سیمینش بر کنار نهاد  
بر سر لوح او نیشته به زر      جور استاد به ز مهر پدر

(سعدی، ۱۳۶۸: ۴۴۲)

(۱۲) خردنامه، اندرزنامه‌ای فارسی است که علاوه بر نکات ارزنده حکمی، از ارزش ادبی ویژه‌ای نیز برخوردار است. این اثر با انشایی بسیار ساده و در اغلب موارد با نثری نزدیک به نثرهای ساده دوران آغازین پارسی تألیف و نگارش شده است و در عین حال دارای لغات و ترکیبات بسیار بدیعی است که برخی از آنها در فرهنگ لغت‌های موجود دیده نمی‌شود. (ثروت، ۱۳۷۸: ۱۱) در این کتاب ۱۹ پند حکیمانه از انوشروان نقل شده که بر الواح زرین نگاشته شده بود، همه این پنندها در بین پنندهای انوشروان که در *قاپوس‌نامه* آمده دیده می‌شود

(۱۳) این سخنان حکیمانه شباهت بسیار به پنندهای انوشروان در *قاپوس‌نامه* دارد، به همین سبب معادل آن‌ها را از پنندهای منسوب به انوشروان در *قاپوس‌نامه* نقل کرده‌ام. عنصرالمعالی (۱۳۶۶: ۵۰) می‌گوید: «در اخبار خواننده‌ام که مأمون بر گور انوشروان حاضر شد و از دخمه‌ای که انوشروان در آن دفن شده بود نوشته‌ای به خط طابری دیوار یافت که در قسمتی از آن آمده بود: اکنون چون عاجزی آمد هیچ چاره ندانستم جزین که این سخن‌ها برین دیوار نبشتم تا اگر وقتی به زیارت من کسی بیاید، این لفظ‌ها بخواند و بداند، او نیز از من محروم نمانده باشد، این سخن‌ها و پنندهای من پای‌مزد آن کس باشد و آن پنندها اینست که نبشته آمدست.» صاحب *قاپوس‌نامه* پس از نقل این مطلب این پنندها را در ۵۴ فقره نقل کرده است: قیروانی (۱۹۵۳: ۹۱-۹۶) نیز این داستان را به تفصیل نقل کرده است.

(۱۴) دهخدا این بیت را از شاهنامه نقل کرده است، این بیت در اشعار منسوب به رودکی نیز دیده می‌شود (ر.ک: رودکی، ۱۳۳۶: ۵۲۲)

(۱۵) از مقایسه با پند انوشروان در *قاپوس‌نامه* معلوم می‌گردد که آزادتر درست است. ثروت (۱۳۷۸: ۶۰) بدون اشاره به *قاپوس‌نامه* احتمال داده است آزادتر درست باشد.

(۱۶) محفوظ (۱۳۳۶: ۱۹۹) سعدی را در این مضمون متأثر از شاعری عرب به نام صالح بن عبدالقدّوس (از شاعران عرب ایرانی الأصل که در سال ۱۶۷ هـ به اتهام زندقه، به دستور مهدی عباسی به دار آویخته شد). (ر.ک: ضیف، ۱۹۶۶: ۳۹۳) دانسته است غافل از آنکه هنر این شاعر، ترجمه امثال و حکمت‌های ایرانی از زبان فارسی به عربی است تا آنجا که به اعتقاد صاحب‌نظران از جمله ابو هلال عسکری (۱۳۰۲: ۲۱۸) دست کم هزار ضرب‌المثل ایرانی را به زبان عربی در قالب نظم درآورده است. همچنین (ر.ک: یوسفی، ۱۳۸۱: ۳۲۳)

(۱۷) با توجه به قرینه این سخن در پندهای انوشروان و رابطه شرمندگی با دروغ‌گویی، به نظر می‌رسد این واژه در خردنامه نیازمند تصحیح است.

## کتابنامه

### الف: کتاب‌ها

#### • نهج البلاغه

۱. الآبی، أبو سعد منصور بن الحسین (۱۴۲۴)؛ *نثر الدر*، تحقیق خالد عبد الغنی محفوظ، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲. الأبیسی، محمد بن منصور احمد بن منصور ابوالفتح (۱۴۱۹)؛ *المستطرف فی کل فنّ مستطرف*، بیروت: عالم الکتب.
۳. ابن ابي الحدید المدائنی، أبو حامد عز الدین بن هبة الله بن محمد بن محمد (۱۹۹۸)؛ *شرح نهج البلاغه*، تحقیق: محمد عبد الکریم النمري، الطبعة الأولى، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴. ابن الاثیر، عز الدین، أبو الحسن علی بن ابي الکریم محمد بن محمد بن عبد الکریم بن عبد الواحد الشیبانی الجزری (۱۴۱۷)؛ *الکامل فی التاریخ*، تحقیق: عمر عبد السلام تدمري، بیروت: دار الکتب العربیة.
۵. ابن الجوزی، ابو الفرج عبد الزحمان بن علی بن محمد (۱۴۱۲)؛ *المنتظم فی تاریخ الملوک والأمم*، دراسة و تحقیق محمد عبدالقادر عطا ومصطفی عبد القادر عطا، راجعه وصححه نعیم زرزور، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۶. ابن حمدون، محمد بن محمد بن علی ابو المعالی (۱۴۱۷)؛ *التذکرة الحمدونیة*، بیروت: دار صادر.
۷. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طبا طبا (۱۸۹۴)؛ *الفخري فی آداب السلطانية والدول الإسلامية*، قد ثنی بتصحيحه الغریف‌زولدی أهاوردت هرتویغ درنبرغ، شالون علی نهر سون، مطبع مرسو.
۸. ابن عبد ربّه، شهاب الدین أحمد (۱۴۰۴)؛ *العقد الفريد*، تحقیق مفید محمد قمیحه، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۹. ابن القتیبة الدیوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم (۱۴۱۸)؛ *عیون الأخبار*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۱۰. ابن مسکویه، ابو علی احمد بن محمد (۱۴۱۶)؛ *الحکمة الخالدة*، تحقیق عبد الزحمان بدوی، بیروت: دار الأندلس.
۱۱. ابن مقفع، عبدالله (۱۴۱۶)؛ *کلیلة والذممة*، دقق فیها وعلق علیها ونسقها الشیخ الیاس خلیل زحریا، دار الأندلس للطباعة والنشر والتوزیع.
۱۲. ابن منقذ، أسامة (۱۴۰۷)؛ *لباب الآداب*، تحقیق أحمد محمد شاکر، القاهرة: دار الکتب السلفية.
۱۳. البستی، أبوالفتح (۱۹۸۰)؛ *الدیوان*، الدكتور محمد مرسى الخولی، حیاته وشعره، الطبعة الأولى، دار الأندلس للطباعة والنشر والتوزیع.

۱۴. بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۸)؛ **تاریخ بیهقی**، مقدمه، تصحیح، تعلیقات، توضیحات و فهرست‌ها: محمد جعفر یاحقی، مهدی سیدی، تهران: سخن.
۱۵. بیهقی، ابراهیم بن محمد (۱۳۹۰)؛ **الخاصن والمساوی**، بیروت: دار الصادر.
۱۶. توحیدی، ابو حیان (بی‌تا)؛ **الصداقة والصدق**، شرح وتعلیق علی متولی صلاح، المطبعة النموذجية.
۱۷. ثروت، منصور (۱۳۷۸)؛ **توضیح و پانوشت بر خردنامه**، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیر کبیر.
۱۸. التعلالی، ابو منصور (۱۴۰۵)؛ **الإعجاز والإيجاز**، بیروت: دار الغصون.
۱۹. ----- (۲۰۰۳)؛ **ثمار القلوب في المضاف والمنسوب**، تحقیق وشرح و فہرسة قصی الحسین، بیروت: دار ومکتبة الهلال.
۲۰. الجاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۰۳)؛ **کتاب التبصر بالتجارة**، تحقیق حسن حسینی عبد الوہاب، بیروت: دار الكتاب الجديد.
۲۱. ----- (۱۳۳۲)؛ **التاج في أخلاق الملوك**، تحقیق احمد زکی باشا، القاهرة: المطبعة الأميرية.
۲۲. الجبرتي، عبد الرحمن ابن حسن (بی‌تا)؛ **عجائب الآثار في التراجم والأخبار**، بیروت: دار الجیل.
۲۳. حافظ، مولانا شمس‌الدین محمد (۱۳۶۸)؛ **دیوان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ پنجم، تهران: صفی علیشاه.
۲۴. **خردنامه** (۱۳۷۸)؛ به کوشش منصور ثروت، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
۲۵. دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۴)؛ **امثال وحکم**، تهران، امیر کبیر.
۲۶. الرازی، فخر الدین محمد بن عمر التیمی (۱۴۲۱)؛ **التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب**، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۲۷. الراغب الاصفهانی، أبو القاسم الحسین بن محمد بن المفضل (۱۴۲۰)؛ **محاضرات الأدباء ومحاورات الشعراء والبلغاء**، حقه وضبط نصوصه وعلق حواشیه عمر الطباع، بیروت: شركة دار الارقم بن ابی الارقم للطباعة والنشر.
۲۸. ----- (۱۴۱۲)؛ **المفردات في غريب القرآن**، تحقیق: صفوان عدنان الداودي، دار القلم.
۲۹. رودکی (۱۳۳۶)؛ **محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی**، با قلم سعید نفیسی، تهران: امیر کبیر.
۳۰. الزجاجي، ابو القاسم عبد الرحمن بن اسحاق (۱۹۸۷)؛ **أما لي الزجاجي**، تحقیق وشرح عبد السلام هارون، بیروت: دار الجیل.
۳۱. الزنجشيري، ابوالقاسم محمود بن عمر (۱۴۱۲)؛ **ربيع الأبرار ونصوص الأخبار**، تحقیق عبد الأمير مهنا، بیروت: منشورات مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
۳۲. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸)؛ **گلستان**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، تهران: صفی علیشاه.
۳۳. شیخو، رزق الله بن یوسف بن عبد المسیح بن یعقوب (۱۹۱۳)؛ **مجاني الأدب في حدائق العرب**، بیروت: مطبعة الآباء اليسوعيين.

۳۴. ضیف، شوقی (۱۹۶۶)؛ تاریخ الأدب العربي، العصر العباسي الأول، الطبعة الزابعة، دار المعارف بمصر.
۳۵. الطرطوسي، نجم الدین ابراهیم بن علي الحنفي (بي تا)؛ تحفة الترك فيما يجب أن يعمل في الملك، تحقّق عبد الكريم محمد مطيع الحمداوى.
۳۶. الطرطوشي، محمد بن الوليد (۱۸۷۲)؛ سراج الملوك، تحقيق جعفر البياتي، مصر: من أوائل المطبوعات العربية.
۳۷. طوسي، خواجه نظام الملک (۱۳۸۹)؛ سياست نامه (سير الملوك)، كوشش جعفر شعار، شركت سهامی كتاب های جیبی.
۳۸. العسكري، ابوهلال (۱۳۰۲)؛ التفضيل بين بلاغتي العرب والعجم، في كتاب التّحفة البهيّة والطّرفة الشّهية، قسطنطينية: الجوائب، صص ۲۱۱-۲۲۱.
۳۹. عنصر المعالي، كيكاووس بن اسكندر (۱۳۶۶)؛ قابوس نامه، به اهتمام غلامحسين يوسفی، چاپ سوم، تهران: علمی و فرهنگي.
۴۰. غزالي، ابوحامد محمد بن محمد (بي تا)؛ إحياء علوم الدّين، بيروت: دار المعرفة.
۴۱. ----- (۱۳۸۹)؛ نصيحة الملوك، مصتّح: عزيزالله علي زاده، تهران: فردوس.
۴۲. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۷)؛ شاهنامه، چاپ چهارم، تهران: هرمس.
۴۳. القرطبي، أبو يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالرّ التّمري (۱۴۰۲)؛ بمحة المجالس وأنس المجالس وشحد الذّاهن والهاجس، بيروت: دار الكتب العلمية.
۴۴. القيرواني، أبو اسحاق بن علي الحصري (۱۳۷۲)؛ زهر الآداب وثمر الألباب، مفصل ومضبوط ومشروح بقلم زكي مبارك، الطبعة الثانية، مصر: مطبعة السعادة.
۴۵. ----- (۱۹۵۳)؛ جمع الجواهر في الملح والتّوارد، حقّقه وضبطه وفصل ابوابه ووضع فهرسه علي محمد الجاوي، دار احياء الكتب العربية، عيسى الباني.
۴۶. الماوردي، أبو الحسن بن محمد بن حبيب البصري (۱۴۰۷)؛ أدب الدّنيا والدّين، الطبعة الأولى، بيروت: دار الكتب العلمية.
۴۷. المرّد، ابو العباس محمد بن يزيد (۱۸۹۱)؛ الكامل في اللّغة والادب، مصر: المطبعة الخيرية.
۴۸. المتنبّي، أبو طيّب (۱۴۰۷)؛ الدّيان، شرح عبدالرحمان البرقوقي، بيروت: دار الكتاب العربي.
۴۹. محفوظ، حسين علي (۱۳۳۶)؛ متنبّي و سعدی، طهران: چاپخانه حيدری.
۵۰. محمّدي محمّد (۱۳۸۴)؛ فرهنگ ايراني پيش از اسلام، چاپ پنجم، تهران: طوس.
۵۱. مستوفی، حمدالله (۱۳۶۴)؛ تاريخ گزيده، به اهتمام عبد الحسين نوایی، تهران: امير كبير.
۵۲. المسعودي، علي بن الحسين (۱۴۰۴)؛ مروج الذهب ومعادن الجوهر، قم: دار الهجرة.
۵۳. مولوی، جلال الدّين محمّد بلخي (۱۳۶۰)؛ مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رينولد نيكلسن، چاپ هفتم، تهران: امير كبير.

۵۴. المیدانی، ابوالفضل (بی‌تا)؛ **مجمع الأمثال**، تحقیق و شرح محمد محیی‌الدین عبد الحمید، بیروت: دار المعرفة.
۵۵. التویری، شهاب‌الدین أحمد بن عبد الوهاب (۱۴۲۳)؛ **نهایة الأرب فی فنون الأدب**، القاهرة: دار الکتب و الوثائق القومية.
۵۶. النیسابوری، نظام‌الدین الحسن بن محمد بن حسین (۱۴۱۶)؛ **غرائب القرآن و رغائب الفرقان**، تحقیق: الشیخ زکریا عمیرات، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۵۷. واعظ کاشفی، ملا حسین (بی‌تا)؛ **اخلاق محسنی**، بمبئی: چاپخانه صفدری.
۵۸. وراوینی، سعد‌الدین (۱۳۶۶)؛ **مرزبان‌نامه**، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپخانه خرمی.
۵۹. الوطواط، أبو اسحاق برهان‌الدین الکتبی (۱۴۲۹)؛ **غرر الخصاص الواضحة و عرر النقائص الفاضحة**، ضبطه و صححه و علّق حواشیه و وضع فهارسه: ابراهیم شمس‌الدین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۶۰. یوسفی، غلامحسین (۱۳۸۱)؛ **تصحیح و توضیح گلستان سعدی**، چاپ ششم، تهران: خوارزمی.
۶۱. الیوسی، الحسن (۱۴۰۲)؛ **المحاضرات فی اللغة والأدب**، تحقیق و شرح محمد حجی و أحمد شرقاوی، بیروت: دار الغرب الاسلامی.

## ب: مجلات

۶۲. سزریان پور، وحید (۱۳۸۷)؛ «بررسی ریشه‌های ایرانی کلیله و دمنه»، **فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء**، (س)، سال هجدهم، شماره ۷۳، صص ۷۷-۱۰۴.
۶۳. ----- (۱۳۸۹/ الف)؛ «بازتاب عدالت ایرانیان در منابع عربی»، **فصلنامه علمی پژوهشی، لسان مبین (پژوهش ادب عربی)**، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین، سال دوم، دوره جدید، شماره ۱، صص ۱۲۷-۱۵۵.
۶۴. ----- (۱۳۸۹/ ب)؛ «اهمیت منابع عربی در تبیین فرهنگ و ادب فارسی»، **پژوهشنامه نقد ادب عربی**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱، پیاپی (۵۹/۶) صص ۷۳-۹۶.
۶۵. ----- (۱۳۹۰/ الف)؛ «نگاهی به پنجاهای مکتوب بر ابزار و لوازم زندگی ایرانیان باستان و اثر آن بر ادب فارسی و عربی» **مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز (مجله علوم اجتماعی و انسانی سابق)**، سال سوم، شماره اول، پیاپی ۷، صص ۱۴۷-۱۷۸.
۶۶. ----- (۱۳۹۰/ ب)؛ «نگاهی به مثل از مرگ خود چاره‌ای نیست در آیین ادب فارسی و عربی»، **گزارش میراث**، دوره دوم، سال پنجم، شماره چهل و ششم، صص ۴۶-۴۸.
۶۷. ----- (۱۳۹۰/ ج)؛ «بازتاب حکمت ایرانی در آثار سعدی»، **مجله بوستان ادب دانشگاه شیراز**، سال سوم، شماره سوم، پیاپی ۹، صص ۴۹-۷۵.

۶۸. ----- (۱۳۹۰/د)؛ «مقایسه حکمت‌های بزرگمهر در شاهنامه و منابع عربی»، مجموعه مقالات همایش بین‌المللی بزرگداشت حکیم ابوالقاسم فردوسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، صص ۱۶۹۵-۱۷۱۵.
۶۹. ----- (۱۳۹۰/ه)؛ «جلوه‌های خردورزی ایرانیان باستان در منابع عربی»، مجله نقد و ادبیات تطبیقی، دانشکده ادبیات دانشگاه رازی، سال اول، شماره ۳، صص ۲۳-۵۱.
۷۰. ----- (۱۳۹۲)؛ «سرچشمه ایرانی یک مصراع عربی در اشعار حافظ»، گزارش میراث، دوره دوم، سال هفتم، شماره سوم و چهارم، صص ۵۹-۶۰.
۷۱. نفیسی، سعید (۱۳۱۰)؛ «ده بند انوشروان»، مجله ارمنان، سال دوازدهم، شماره نهم، صص ۶۲۳-۶۲۶.

## الأدب والثقافة الإيرانية في مرآة المصادر العربية دراسة خاصة: الحكم المكتوبة على لوازم وأدوات الحياة<sup>١</sup>

وحيد سزبان پور<sup>٢</sup>

أستاذ في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة رازی کرمانشاه، ايران

صديقه رضايي<sup>٣</sup>

ماجستيرة في فرع اللغة العربية وآدابها

### الملخص

من الميزات الخاصة للإيرانيين اهتمامهم بالحكمة والتّصحيحه وهما من الأصول الأساسية في ثقافتهم يستعملونها لحفظ النظام الاجتماعي. هذه الحكم التي كانت مستوحاة من التعاليم الدينية وتجاربهم المرّة والحلوة كانت تشاهد في كلّ مكان وكانوا يحتفظون بها في خزائنها احتراماً لها وينادون بها في الاسواق والطّرق العامة.

ولأهميتها البالغة يكتبونها بالذهب وماء الورد والزعفران على الابنوس والألواح الذهبية وعلى الخواتيم والعصي والسرر والملابس وأطراف الموائد و... والمصادر العربية تعتبر المصدر الأصلي لهذه الحكم.

في هذا المقال يتمّ الإشارة إلى بعض هذه الحكم المكتوبة على الألواح الذهبية وعلى مقابريهم ومن هذا المنطلق أفردنا إلى تسع عشرة حكمة موثورة عن أنوشروان نقلها عنصر المعالي في كتاب قابوس نامه وتؤيد المصادر العربية صحّة انتسابها إلى الإيرانيين.

الكلمات الدلّيلية: الحكم الإيرانية، الحكمة، اللّوازم والأدوات، الأدب العربي، ايران القديمة.